

صدای محرومان: گفتمانی مسالمت آمیز

ریچل اسپوری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۷

DOI: 10.22096/hr.2020.117070.1171

چکیده

خشونت معمولاً گفتمان تغییرات اجتماعی را به خود منحصر می کند. یک نظر جایگزین این است که افراد محروم و به حاشیه رانده شده به طور مسالمت آمیز با محرومیت از حقوق اولیه و نیاز به امنیت دسته و پنجه نرم می کنند. این مقاله، نظریه های جامعه شناختی در مورد علل خشونت و همچنین ادبیات حفظ صلح / مسالمت آمیز را بر روی سه مطالعه موردی اعمال می کند: ۱- الاهیات آزادی مسیحی، ۲- انقلاب اسلامی در ایران و ۳- جنبش سروددائی گاندی / بودایی در سریلانکا. این مطالعات موردی نقش دین در تلاش های مسالمت آمیز برای به رسمیت شناختن حقوق بشر را نشان می دهد و اظهار می کنند که صداهای محرومان می توانند در قالب ادبیات حفظ صلح شنیده شوند و شناسایی مسالمت آمیز حقوق به ما کمک می کند که از دوگانگی حقوق بشر فراتر رویم. هدف اصلی این مقاله، شکست انحصار خشونت در گفتمان تغییرات اجتماعی و اجازه دادن به جنبش های مسالمت آمیز برای شرکت در گفتگوها می باشد. فرضیه اصلی مقاله این است که خشونت نمی تواند تنها گزینه برای ایجاد تغییرات اجتماعی و شناسایی حقوق بشر باشد. دین از طریق ایجاد مکانی برای شنیدن صدای محرومان و عمل به خواسته های آنها نقش مهمی در به رسمیت شناختن مسالمت آمیز حقوق دارد. سایر مفروضاتی که این مطالعه را هدایت می کنند شامل یک باوری هستند که حقوق بشر بنیادین فراتر از امنیت است که حقوق امرار و معاش را نیز شامل شود. از آنجا که به نظر می رسد نظام

دولتی فعلی برای حقوق امنیتی نسبت به حقوق معیشتی امتیازات ویژه ای را تخصیص داده است، وجود نهادهای جامعه مدنی از جمله نهادهای دینی، در مبارزه برای به رسمیت شناختن حقوق بشر بنیادین بسیار مهم است. به منظور ثبات تغییرات مثبت اجتماعی این حقوق باید با هم اعمال شوند و به طور هماهنگ با یکدیگر توسعه یابند. در نهایت، نویسندگان بر این باور می باشند که تلاش های ادیان مختلف نشان داده است جنبش ها برای به رسمیت شناختن حقوق بشر و صلح جهانی می تواند زمینه ای برای همکاری و هماهنگی بین ادیان جهان باشد. پس از تجزیه و تحلیل نظریه های جامعه شناختی و مطالعات موردی خاص در مورد نقش جنبش های مسالمت آمیز دینی برای به رسمیت شناختن حقوق بشر بنیادین، نویسندگان به این نتایج دست یافته است: ۱- خشونت در مقابل شناسایی حقوق اغلب نتیجه احساس شرمندگی برای عدم توانایی تامین نیازهای اولیه است. ۲- حقوق را نمی توان به طور خشونت آمیز تحقق بخشید زیرا خشونت حقوق حزب مخالف را سلب می کند؛ بنابراین باید راه های مسالمت آمیزی برای شناسایی حقوق وجود داشته باشد؛ و ۳- با ارائه مثال هایی از اثربخشی شناسایی مسالمت آمیز حقوق، افراد محروم در گفتمان تغییرات اجتماعی شرکت کنند. علاوه بر این، نقش دین در این فرآیند بیش از گذشته واضح تر و نمایان تر می باشد. این که آیا دین الهام بخش مردم برای مبارزه مسالمت آمیز برای شناسایی حقوق می باشد و یا دین در واقع با خود مردم مبارزه می کند، یک عنصر بسیار مهم در این فرآیند می باشد. با این وجود، مهمترین نتیجه حاصل از این تحقیق، اهمیت گفتمان مداوم است. این مقاله ادعا نمی کند که پاسخهای تجربی درباره نقش دین در جنبشهای حقوق بشری را ارائه می دهد، با این وجود امیدوارم بتوانم در گفتگوهای مداوم میان ادیان و همچنین دولتها و سازمانهای جامعه مدنی مشارکت سازنده داشته باشم.

واژگان کلیدی: خشونت؛ مسالمت آمیز؛ محرومان؛ جنبشهای حقوق بشری.

بیان مسئله

این مقاله در باب گفتمان است. گرچه خشونت عموماً سبب تک قطبی شدن گفتمان تغییر اجتماعی می شود، اما افراد به حاشیه رانده شده که به گونه ای غیر خشونت آمیز با خطر محرومیت از حقوق اساسی خود مواجه می شوند، نظر جایگزین و پایداری را ارائه می دهند. دین غالباً نقشی اساسی را در بسیج اولیه جمعیت های حاشیه ای جامعه ایفا می کند. این مبارزه در حواشی دارای جنبه های بسیاری است: جنبش سارودایا (Sarvodaya) در سریلانکا که به دنبال پرداختن به نیازهای اساسی جسمانی، اجتماعی و معنوی تمام مردم سریلانکا در خلال یک جنگ داخلی طولانی است، و میلیون ها مسلمان ایرانی که یک خاندان سلطنتی منفور را بیرون رانده و خواستار ایجاد یک جامعه عدالت محور بودند، تنها دو نمونه از نقش دین در بسیج توده ها می باشند. هر یک از این موارد به گونه ای ارزشمند زمینه را برای گفتمان جاری در مورد خشونت، تغییر اجتماعی، جنبش های سیاسی و دینی عامه مردم، و حقوق بشر مهیا می کند. مدت های مدیدی این فریادها خاموش گشته، نادیده گرفته شده و یا بی اعتبار گردیده اند. لذا این مقاله به بررسی تغییرات مثبت ایجاد شده توسط مردم متدین و به حاشیه رانده شده در جوامع خود می پردازد. البته من نمی خواهم هیچ ادعای قطعی را در مورد نقش دین در بسیج جمعیت های حاشیه ای به منظور فعالیت برای دستیابی به حقوق اساسی خود مطرح کنم. من به محدودیت تجارب و درک خود از پیچیدگی های تغییر اجتماعی و پذیرش حقوق اذعان می نمایم. موارد ذیل مشاهدات ساده من به عنوان دانشجویی در صدد کسب اطلاعات بیشتر در مورد رابطه متقابل دین، جمعیت های حاشیه ای و جنبش هایی برای پذیرش حقوق اساسی و ایجاد تغییر اجتماعی عادلانه و پایدار می باشد. من این ادعاها را به این امید مطرح می کنم که مخاطبین مطلع اشتباهات مرا اصلاح نموده، مرا به بررسی عمیق تر موارد امیدوار کننده تر ترغیب نمایند، و بالاتر از همه اینکه به من فرصتی دهند تا نظر خود را در این گفتگوی مستمر مطرح نمایم.

هنگام بررسی رابطه بین محرومیت از حقوق اساسی و انقلاب - چه خشونت آمیز و چه غیر آن - لازم است که گروه های حاشیه ای را در کانون توجه خود قرار دهیم. اصولاً این مقاله به حاشیه رانی اقتصادی می پردازد، اما قومیت، نژاد، جنسیت، و دین نیز در این امر نقش دارند. از آنجا که دولت ها حقوق اساسی بسیاری از شهروندان خود را هم تضمین نموده و هم نقض می کنند، لذا غالباً انقلاب تنها راهی است که می توان به واسطه آن به حقوق خود دست یافت.

اطلاعات ارائه شده در «گزارش امنیت بشر» سال ۲۰۰۵ حاکی از آن است که جنگ های داخلی، نسل کشی ها، و منازعات بین المللی به شدت کاهش یافته اند. آنچه مورد توجه ویژه این پژوهش است این حقیقت است که بین سال های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۴، ۲۸ «مورد مبارزه مسلحانه برای تعیین سرنوشت خود آغاز گردیده یا مجدداً به راه افتادند، در حالی که ۴۳ مورد نیز مهار گشته یا خاتمه یافتند. تنها ۲۵ مورد مبارزات جدایی طلبی مسلحانه در سال ۲۰۰۴ در شرف وقوع بود که کمترین تعداد از سال ۱۹۷۶ می باشد.» (Human Security Centre, 2005:1) علیرغم وجود این ارقام مثبت، به نظر می رسد که رسانه ها درگیری خشونت آمیز را به عنوان ابزار اصلی دستیابی به حقوق معرفی نموده و توجهی به درگیری های غیرخشونت آمیزی که در میان جمعیت های حاشیه ای در اطراف جهان رخ می دهد ندارند. ساده لوحانه خواهد بود اگر فرض نماییم که اقدام غیرخشونت آمیز حاکی از خاتمه انقلاب خشونت آمیز است، بلکه بینشی را نسبت به احتمالات فزاینده برای شناسایی حقوق - بدون لزوم نقض بیشتر حقوق در این فرآیند - فراهم می سازد. در شرایط کنونی جهانی، ظاهراً خشونت تنها ابزار تأثیر گذار بر تغییر اجتماعی است. قدرتمندان جنگ های شدیدی را برای «رهای مردم ستمدیده» به راه می اندازند، اما به هرحال همین مردم نهایتاً فشار کامل این جنگ ها را متحمل می شوند. از طریق امکان استفاده از خشونت پرهیزی برای شکستن فشار خشونت بر گفتمان تغییر اجتماعی، حالتی از امید نیز وجود دارد. به موازات افزایش اظهار نظرات مردم و یافتن نقاط مشترکی به جای اختلافات تفرقه افکنانه توسط ادیان، یک تغییر اجتماعی مسالمت آمیز، عادلانه و پایدار امکان پذیر می گردد.

به گفته هانری شو (Henry Shue)، «حقوق اساسی، حداقل خواسته های منطقی هرکس از دیگران است. این حقوق مبنای معقولی برای خواسته های موجهی هستند که منطقی نمی توان انتظار داشت هیچ شخص محترمی انکار آن ها را بپذیرد.» (Shue, 1996: 19) شو امنیت و معیشت را در فهرست حقوق اساسی قرار می دهد؛ زیرا نبود امنیت «ابزارهای بسیار مؤثری را در اختیار دیگران - از جمله دولت - می گذارد تا در تحقق سایر حقوقی که ظاهراً حمایت شده اند مداخله نموده یا مانع تحقق آن ها شوند» (Shue, 1996: 21) و نبود تضمین های اجتماعی برای معیشت سبب می شود که حقوق افراد در معرض حملات بیشتری قرار گیرد. گرچه بسیاری از افراد حق امنیت یا معیشت را بر دیگری ترجیح می دهند، اما جک دانلی (Jack Donnelly) دیدگاه یکپارچه شو را در مورد حقوق اساسی تأیید نموده و چنین استدلال می

نماید که «رها نمودن این تقسیم دوگانه مرسوم، به ما تصویر روشن تری از ماهیت و دامنه حقوق بشر ارائه می دهد و به ما امکان می دهد که روابط متقابل و چندگانه آن ها را با وضوح بیشتری ببینیم.» (Donnelly, 2003: 32) تناقض نمای مالکیت مطرح شده توسط دانلی خصوصاً زمانی حائز اهمیت است که بر روی نظرات افراد حاشیه ای جامعه متمرکز شویم. «توانایی مطالبه حقوق - در صورت لزوم - بین برخورداری از یک حق و صرفاً منفعت بردن (بدون داشتن حق) از تعهدات شخصی دیگر تمایز قائل می شود. پس نکته تناقض آمیز این است که برخورداری از یک حق زمانی بسیار با ارزش است که شخص دارای عین خارجی آن حق نباشد - یعنی زمانی که رعایت فعالانه یا بهره مندی عینی از آن حق وجود نداشته باشد.» (Donnelly, 2003: 9) لذا هنگامی که شخص از عین خارجی حق امنیت و معیشت برخوردار نیست، مطالبه این حقوق ضرورت ندارد.

نظریه پردازان جامعه شناس و محققین صلح جو که توجهشان بر روی علل کشمکش ها متمرکز است، می دانند که این تناقض نمای مالکیت غالباً موقعیت هایی از کشمکش را ایجاد می کند که ممکن است مردم در آن موقعیت ها از خشونت برای به رسمیت شناساندن حقوق اساسی خود استفاده کنند. «کشمکش زمانی رخ می دهد که مردم در می یابند عده ای می خواهند نیازهای خود را به روشی تأمین کنند که مانع یا تهدیدی برای نیازهای دیگران است.» (Donnelly, 2003: 9) کشمکش زمانی خشونت آمیز می شود که «مردم به گونه ای به آن می پردازند که با ناکام نمودن یا انکار نیازهای دیگران، روابط را دچار آسیب نموده یا از میان می برند.» (Donnelly, 2003: 9) شناخت روابط بین اشکال مختلف خشونت حائز اهمیت است. جان گالتونگ (John Galtung) نظریه ای را پیرامون خشونت ساختاری ارائه می دهد که در مورد «خشونت» که هنگام آسیب دیدن مردم به دلیل مناسبات نابرابر اجتماعی رخ می دهد نه به دلیل خصمونت آشکار فیزیکی» توضیح می دهد.^۱ ساختارهای خشونت آمیز سبب آلودگی جامعه شده و غالباً منجر به خشونت ثانویه می شوند. جنگ های داخلی، خشونت های داخلی، و جنایات غالباً ناشی از نابرابری ها در تحقق حقوق و برآوردن نیازهای اساسی انسان ها به دلیل خشونت ساختاری می باشند.^۲ ناتوانی در تأمین نیازهای اساسی خود و نزدیکان می

1. See: Turpin and Kurtz, 1997: 11.

2. See: Schirch, 2004: 23.

تواند منجر به احساس شرم شود که در صورت برطرف نشدن می تواند منجر به اقدامات خشونت آمیز با هدف اصلاح وضعیت شود. «زیرا مردم بر مبنایی نظام مند و کلی دچار شرم شده و آسیب پذیری آنان در برابر احساس حقارت هنگامی افزایش می یابد که دارای جایگاهی پست گردند؛ و هرچه این جایگاه پست تر و حقیرتر باشد، احساس شرم نیز مکرر تر و بیشتر می گردد، و شدت و میزان اعمال خشونت آمیز افزایش می یابد.» (Gilligan, 2001: 38) تضادهای درون شخصی، اجتماعی، ملی / بین المللی نمونه هایی از خشونت ثانویه هستند که ناشی از خشونت ساختاری می باشند.

اگر خشونت ابزاری باشد که مردم به حاشیه رانده شده به خاطر موارد نقض آشکار حقوق اساسی بشر از دولت تاوان خواهی کنند، آنگاه باید پرسید که وضعیت در جهانی از تعاملات فزاینده بین دولت ها و عوامل غیر دولتی چگونه خواهد بود. موارد نقض حقوق اصولاً در کشورهای دارای حکومت مستبد و در مناطق تحت حاکمیت نیروهای اشغالگر خارجی رخ می دهد. «مزورانه ترین اشکال سرکوبی در مکان هایی رخ می دهد که قدرت زورمدارانه دولت چنان گسترده است که از سرکوب فیزیکی چندان استفاده ای نمی شود. آنچه را که می توان «حکومت از طریق ارباب» نامید، در دولت های بسیار مستبد رایج است.»^۱ حکومت های مستبد غالباً سیاست های تبعیض آمیزی را بنا می نهند که نظامی از نقض حقوق را ایجاد می کند. چالش اصلی ایجاد شده توسط حکومت های مستبد، تمایل آن ها برای قربانی کردن حقوق اساسی بسیاری از شهروندان به خاطر منافع عده ای اندک می باشد. «بسیاری از درگیری های مسلحانه قابل پیشگیری است، به شرط آنکه دولت به گونه ای دقیق، حقوق همگان را بر مبنایی برابر مورد احترام و محافظت قرار دهد... هنگامی که اعضای گروه های اقلیت در معرض تبعیض قرار گیرند، به احتمال بیشتری وارد جبهه مخالفین شده و ممکن است این مخالفت نهایتاً به درگیری مسلحانه بیانجامد.» (Eide, 1987: 521)

حقوق اساسی جمعیت های حاشیه ای، الهام بخش درک جامعی از امنیت و معیشت برای کل جامعه جهانی است. همان گونه که امنیت به معنای چیزی بیش از نبود کشمکش می باشد، همچنین «صلح پایدار نیز مستلزم بینشی گسترده تر شامل حوزه هایی مانند آموزش و بهداشت،

1. See: Human Security Report, 7.

دموکراسی و حقوق بشر است.^۱ ایجاد صلح به معنای توسعه مردم محور آزادی با ملاحظه فرصت های اقتصادی، آزادی های سیاسی، امکانات اجتماعی، تضمین شفاف سازی و امنیت حفاظتی است.^۲ تنها زمانی که این ۵ آزادی به گونه ای هماهنگ پیش روند، توسعه پایدار رسمیت حقوق امکان پذیر است.

پس از بررسی رابطه بین محرومیت از حقوق و علل خشونت، آنچه باید بررسی شود لزوم و ساختار انقلاب هایی است که هدفشان اعاده آن حقوق است. انقلاب ها، بنا به تعریف جک ای. گلدستون (Jack A. Goldstone)، «تلاشی برای تغییر نهادهای سیاسی و توجیه اقتدار سیاسی در یک جامعه، به همراه بسیج رسمی و غیر رسمی توده ها و اقدامات غیر نهادینه برای تضعیف قدرت های موجود می باشند.» (Goldstone, 2001: 139-87) به نظر می رسد که خصوصاً سه عامل حاکی از یک انقلاب قریب الوقوع می باشند: (۱) توانایی مالی و فرهنگی دولت برای برآوردن خواسته های نخبگان و گروه های مردمی؛ (۲) وحدت یا تفرقه نخبگان؛ و (۳) اینکه آیا گروه نخبگان مخالف با گروه های معترض مردمی ارتباط دارند یا نه.^۳

گرچه به نظر می رسد که مطبوعات عمومی پیشنهاد می کنند که خشونت برای انقلاب مؤثر ضروری است، اما دیگران معتقدند که این استدلال دچار اشتباهی خطرناک است. آکرمن و دووال (Ackerman & DuVall) استدلال می نمایند که یک اسطوره خشونت جهان را فراگرفته است. «اینکه خشونت می تواند وقایع را تغییر دهد یک افسانه نیست. اینکه خشونت قدرت را به مردم می بخشد یک افسانه است.» (Ackerman and DuVall, 2000: 459) اصولاً کسانی که به دنبال رسمیت بخشیدن به حقوق هستند از خشونت استفاده می کنند چرا که تصور می کنند نتایج مطلوب را در پی خواهد داشت؛ یک کودتای خشونت آمیز ممکن است موفق به خلاص شدن از شر یک دیکتاتور ستمگر شده و بدین سان احساس موفقیت را ایجاد کند. «از آنجا که خشونت به عنوان دارویی برای درمان بی عدالتی و ستم مورد پذیرش گسترده قرار گرفته است، هیچ انگیزه ای برای توجه به سایر راه های کمتر مخرب - و نیز کمتر احساسی - برای نیل به قدرت وجود ندارد؛ هرچند این راه ها در گذشته مؤثر بوده اند.» (Ackerman

1. See: Kofi Annan as quoted in Cornelio Sommaragua, 2000: 208.

2. See: Sen, 1999: xii.

3. See: Goldstone, 2001: 147.

(and DuVall, 2000: 459) خشونت همچنان یک گزینه است و علت آن همان چیزی است که جامعه شناسان «یک فرهنگ واکنش های خشونت آمیز» نامیده اند. در این مورد، مردم در واکنش به خشونت در سطح خُرد و کلان، خشونت بیشتری از خود نشان می دهند، و لذا چرخه ای دائمی از خشونت را ایجاد می کنند.^۱ اِلیس بولدینگ (Elise Boulding)، فرهنگ صلح را به عنوان جایگزین فرهنگ جنگ این گونه تعریف می کند: «مجموعه ای از هویت ها، نگرش ها، ارزش ها، اعتقادات و الگوها که مردم را به زندگی صمیمانه با یکدیگر و با زمین بدون کمک تفاوت های سازمان یافته قدرت سوق می دهد، تا به گونه ای خلاقانه - البته به عنوان راهی جایگزین برای خشونت - به تفاوت های آن ها بپردازند و در منابع آن ها سهیم گردند.» (Turpin and Kurtz, 1996: 14)

از آنجا که لازم است برای قدرت بخشیدن به جمعیت های حاشیه ای فعالیت شود تا کاری در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی صورت گرفته باشد، نگاهی به فرآیند قدرتمند سازی هم در سطح نظری و هم در سطح عینی مفید است. هنگامی که مطالعات موردی در باب مفهوم و عینیت توأمان در نظر گرفته شوند، استدلالی محکم در تصدیق درگیری غیر خشونت آمیز به عنوان ابزاری برای به رسمیت شناساندن حقوق اساسی بشر ارائه می دهند. با رجوع مجدد به نظریه گیلیگان (Gilligan) در مورد خشونت که شرمندگی و خشونت را باهم مرتبط می داند، می توان پیشگیری از خشونت را مبنای استدلال قرار داد. «مهم ترین پیامد این نظریه برای مسئله پیشگیری از خشونت این است که خشونت فی البداهه صورت نمی گیرد، خشونت تنها زمانی رخ می دهد که ما آن را ایجاد کنیم؛ به گونه ای که وظیفه پیشگیری از خشونت ما را به انجام کار خاصی ملزم نمی کند چرا که تنها مستلزم آنست که کارهای ایجاد کننده خشونت را متوقف کنیم؛ به عبارت دیگر، باید اعمال و رفتارهای فردی و اجتماعی را که ثابت شده مسبب خشونت هستند، متوقف کنیم.» (Gilligan, 2001: 81) اگر انسان خشونت را تلاشی برای بازیابی عزت نفس و «حق اظهار نظر» بداند، آنگاه می توان با اطمینان تصور نمود که پیشگیری از خشونت در صورتی ممکن است که راه های غیر خشونت آمیز برای تحقق آن اهداف وجود داشته باشد. چگونه ممکن است تلاش های یک جمعیت معمولی سبب گسترش نقش گروه های حاشیه ای در تغییر نیروی محرک قدرت نامتوازن گردد؟

حرکت هایی در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق، همگام با افزایش آگاهی افراد و گروه ها

1. See: Turpin and Kurtz, 1996: 14.

از قدرت نظرات خود آغاز می‌گردند. ابتدائاً این درک نظرات سبب می‌شود که دیگر از پذیرش محرومیت خودداری گردد. گرچه امکان خشونت یا پرهیز از خشونت در اینجا وجود دارد، اما اگر گفته گیلیگان درست باشد، تمایل به استفاده از ابزارهای عمدتاً غیرخشونت‌آمیز برای دستیابی به این حقوق از دست رفته می‌باشد. شِرش (Schirch) و دیگران در زمینه ایجاد صلح اذعان می‌دارند که تغییر اجتماعی به صورت تصادفی یا دفاعی نیست، بلکه به صورت مدترانه است. لیزا شِرش ایده جان پُل لِدِرَک (John Paul Lederach) را دارای نقشی حیاتی در نشان دادن این مطلب می‌داند که چگونه یک گروه کوچک از مردم متعهد، به هنگام قرار گرفتن در محیطی پذیرا، می‌توانند به بسیج تعداد فراوانی از افراد برای فعالیت در جهت تغییر مثبت اجتماعی کمک کنند.^۱ به موازات افزایش تعداد افرادی که برای ایجاد تغییر فعالیت می‌کنند، حجم نظرات جمعی آن‌ها نیز افزایش می‌یابد. به زودی، صاحبان قدرت چاره‌ای جز شنیدن فریاد عدالت خواهی آنان ندارند. سپس این فرایند کشف یک نظر، منتهی به اقدام مستقیم‌تر در جهت ایجاد تغییر می‌شود، مانند اعتصابات، اعتراضات عمومی، یا سایر اشکال نافرمانی مدنی. اقدام جمعی می‌تواند تأثیر زیادی بر صاحبان قدرت داشته باشد، خواه از طریق رکود اقتصادی به واسطه اعتصابات کارگری و خواه از طریق تحریم‌ها توسط گروه‌های حاشیه‌ای که نقشی حیاتی در حمایت از اقتصاد غالب دارند. و یا می‌تواند به صورت تأثیر در اظهار نظر عمومی نمایان شود که در این حالت عموم مردم چنان به واسطه سوء رفتارهای حکومت به خشم می‌آیند که شروع به اعتراض نموده یا خواهان تغییراتی می‌شوند. مبارزه غیر خشونت‌آمیز می‌تواند منجر به تغییراتی در سیاست‌های دولت یا حتی در خود دولت‌ها شود که تبدیل به انقلابی بنا به تعریف گلدستون می‌شوند.

دین به عنوان یک نیروی بسیج‌کننده برای رسمیت بخشیدن به حقوق:

دین غالباً نقش مهمی در بسیج جمعیت‌های حاشیه‌ای در جهت فعالیت برای دستیابی به حقوق بشر اساسی خود دارد. جوآنا میسی (Joanna Macy) در پژوهش خود پیرامون جنبش سارو‌دایا، پرسش‌های ارزشمندی را در مورد معنای دین مطرح می‌نماید. واژه دین [در زبان انگلیسی = Religion] از واژه *Religare* به معنای به هم پیوند زدن، بستره‌ای را فراهم می‌سازد که مردم در آن برای حقوق خود مبارزه می‌کنند. او تا جایی پیش می‌رود که پیشنهاد می‌کند

1. See: Schirch, 2004: 70.

دین هم به عنوان شیوه و هم به عنوان بینشی عمل می کند که محرک جنبش های تغییر اجتماعی می باشد، و چنین استدلال می کند که «خواه هدف تغییر را رستگاری، رهایی، رسیدن به ملکوت خداوند بدانیم، و خواه آن را بیداری همگان بدانیم، شیوه های اجرای آن ماهیتاً دینی هستند.» (Macy, 1985: 18) گرچه تاریخ مملو از درگیری های دینی است، اما دین عرصه مشترکی است که مبنایی را برای اقدام جمعی برای رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی بشر برای همگان - فارغ از وابستگی های دینی خود - فراهم می سازد. نقش دین در مبارزه برای حقوق اساسی بشر، نقشی دوگانه است. نخست اینکه برای جمعیت های حاشیه ای مبنایی را برای مبارزاتشان فراهم می سازد. برای مثال، بسیاری از ادیان به بررسی دلایل رنج بشر پرداخته و مردم را به فعالیت در جهت رفع این رنج ها تا حدّ توانشان ترغیب می کنند. در آیین بودا، این مطلب به صورت «چهار حقیقت بزرگ» مطرح می شود. این حقایق اذعان می نمایند که رنج وجود دارد، خواسته ها و آرزوها علت اصلی رنج هستند، و رنج هنگامی می تواند خاتمه یابد که انسان بر طبق مسیرهای هشت گانه زندگی نماید. پذیرش حقایق چهارگانه مردم را به آگاهی از رنج های اطراف خود و نقش سازنده ای که می توانند برای توقف آن رنج ها داشته باشند ترغیب می کند.^۱ اسلام شیعی از ماجرای [امام] حسین و شهادت او در راه مبارزه برای عدالت، به طور گسترده ای بهره می برد. رهبران دینی علاوه بر ارائه مبنایی برای عمل، غالباً نقش های بسیج کننده ای هم ایفا می کنند. جنبش سریلانکا متکی به مشارکت و رهبری راهبه های بودایی در روستاها برای سازماندهی اردوگاه های شرامادانا می باشد. [در ایران] بسیاری از روحانیون در آغاز اعتراضات مردمی، اعتصابات و تحریم هایی که به انقلاب ایران انجامید نقش فعالی داشته اند، و دعوت به اصلاحات و انقلاب همچنان از سوی علما و روحانیون صورت می گیرد. هنگامی که دین به گونه ای آشکار تبدیل به یک هویت ملی می شود - همانند سریلانکا و ایران - قاعدتاً نمود بارزی در مبارزات جمعیت های حاشیه ای برای حقوق خود نیز دارد. مطالعات موردی ذیل به بررسی مبارزات اسلامی و بودایی برای حقوق بشر در ایران و سریلانکا می پردازند، اما سایر ادیان نیز نیرویی بسیج کننده برای تغییر اجتماعی غیرخوشونت آمیز و رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی هستند.

آیین بودا و مبارزه برای حقوق اساسی: جنبش سارودایا در سریلانکا

1. See: Macy, 1985: 36-37.

در ظاهر شاید این گونه به نظر آید که با توجه به درگیری های خشونت باری که به مدت دو دهه سریلانکا را به ویرانی کشیده، فعالیت در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی بشر به گونه ای غیرخشونت آمیز محال است. اما جنبش ساروودایا در سریلانکا که تجسم آرمان های گاندی، اصول آیین بودایی و معنویت جهانی است، از دهه ۱۹۵۰ در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی بشر برای همه مردم سریلانکا فعالیت نموده است. گرچه برداشت های غربی از آیین بودا بر روی جهت گیری بیرونی آن متمرکز می باشد، اما دکتر آ. ت. آریاراتنه و هزاران نفری که در جنبش ساروودایا مشارکت داشته اند بر روی یک آیین بودایی با مشارکت اجتماعی تأکید می کنند که لزوم اقدامات در جهت ایجاد یک نظم اجتماعی عادلانه تر را مورد تأکید قرار می دهند. تمرکز ساروودایا بر روی فرایند تقویت دوجانبه بیداری فرد و جامعه نشان می دهد که چگونه دین می تواند ابزاری باشد برای جمعیت های حاشیه ای سریلانکا برای فعالیت در جهت دستیابی به حقوق بشر اساسی که از آن محروم گردیده اند.

بخشی از موفقیت ساروودایا در رویکرد منسجم آن نسبت به حقوق بشر نهفته است. برای مثال، گرچه بیشتر مردم بین حق امنیت و حق معیشت تمایز قائل می شوند، اما این سازمان فهرستی از ده نیاز اساسی ارائه نموده است که غذای کافی و سرپناه و نیز نیازهای فرهنگی و معنوی را در بر می گیرد. ساروودایا معتقد است که بیداری واقعی نمی تواند صورت گیرد مگر اینکه افراد و جوامع نیازهای اساسی خود را برآورده کنند؛ در نتیجه فعالیت های این سازمان در جهت توسعه و صلح، بر اهمیت برآوردن نیازهای مادی و نیز اجتماعی و معنوی مردم سریلانکا متمرکز گردیده است. اردوگاه های شرامادانا متعلق به جنبش ساروودایا، اساس استراتژی توسعه این سازمان هستند. در طول برگزاری این اردوگاه ها، کارکنان ساروودایا با اعضای این جمعیت در ساخت جاده و حفر چاه همکاری می کنند. این فعالیت جسمی نه تنها به نفع جامعه است، بلکه روستاییان را در فرایند تغییر اجتماعی مشارکت می دهد. روستاییان بجای اینکه دریافت کنندگان منفعل کمک باشند، در فرایندی مشارکت می کنند که از طریق آن نیازهای مادی خود را برآورده می سازند. اردوگاه های شرامادانا آنچنان در برآوردن نیازهای مادی روستاییان سریلانکا موفق بودند که این برنامه به سرعت گسترش یافته و کمک های مالی بین المللی را برای توسعه آن دریافت نمود. گرچه این کمک های خارجی به اعضای سازمان امکان توسعه فعالیت های خود را داد، اما ساروودایا نهایتاً به مرحله ای رسید که آن ها تصمیم گرفتند از پذیرش کمک های مالی بین المللی خودداری کنند تا وحدت گرای بودایی - گاندی خود را حفظ

نمایند. اعتقاد سارودایا به توسعه همه جانبه و مشارکت جمعیت های حاشیه ای در فرایند تغییر اجتماعی بسیار به نفع کشور - خصوصاً جمعیت روستایی - بوده است.

در حالی که سارودایا همواره معتقد بوده است که خشونت با بیداری جامعه مغایرت دارد، تمرکز آن ها عمدتاً بر روی توسعه بوده است. با این حال، این جهت گیری با شروع جنگ های داخلی در سال ۱۹۸۳ تغییر یافت. سارودایا در آن زمان به تدریج موضعی عمومی تر در مورد صلح - هم در سطح جامعه خود و هم در سطح ملی - اتخاذ نمود. از آنجا که بیداری افراد و جامعه منوط به این است که آیا نیازهای اساسی برآورده شده اند یا نه، لذا ارتباطی منطقی بین توسعه آن ها و فعالیت های صلح جویانه وجود دارد. سارودایا تلاش می نماید تا به تمام کسانی که متأثر از درگیری هستند - فارغ از دینشان - دست یابد. جنگ سبب نابودی بخش اعظمی از سریلانکا گردیده، خصوصاً مناطقی که اقلیت هندوهای تامیل در آنجا زندگی می کنند، و سارودایا فعالیت های توسعه را در این مناطق و نیز در منطقه سینهایلی انجام می دهد. تلاش های تعمّدی سارودایا برای مشارکت دادن جمعیت های گوناگون سریلانکا حاکی از تمایل آنان به ایجاد جامعه ای بیدار است که در آن نیازها و حقوق تمام شهروندان برآورده شود.^۱ گرچه دولت سریلانکا و جدایی طلبان تامیل توافق آتش بسی را در سال ۲۰۰۲ امضاء کردند، اما سارودایا بر ماهیت متزلزل این توافق اذعان نموده و همچنان دست به ابتکار عمل هایی در زمینه صلح در سراسر کشور می زند. برخی از ابتکارات کنونی آن ها شامل موارد ذیل است: برنامه های میانجی گری صلح که صدها هزار تن از مردم سریلانکا را از تمام اقشار جامعه به خود جلب نموده است؛ برنامه های تبادل افراد که در طی آن، جوانان سینهایلی و تامیل برای مدت کوتاهی در روستاهای یکدیگر زندگی می کنند؛ و گفتگوی بین ادیان؛ آموزش تغییر شکل کشمکش ها؛ و گردهمایی مردم.^۲ تمرکز این برنامه های گوناگون بر روی یافتن نقاط مشترک بین طرفین درگیر به منظور ایجاد فضایی برای گفتگو و شیوه های خلاقانه برای خاتمه درگیری است.

۱. اطلاعات ارائه شده در مورد مشارکت آیین بودایی در این حرکت و تاریخچه جنبش سارودایا از منابع مختلفی اقتباس گردیده از جمله:

George D. Bond, *Buddhism at Work: Community Development, Social Empowerment and the Sarvodaya Movement* (Bloomfield, CT: Kumarian Press, 2004); Joanna Macy, *Dharma and Development: Religion as Resource in the Sarvodaya Self-Help Movement* (West Hartford, CT: Kumarian Press, 1985); and Sallie B. King, *Being Benevolence: The Social Ethics of Engaged Buddhism* (Honolulu: University of Hawaii Press, 2005).

2. See: Ariyaratne, 2005.

گرچه سارودایا به گونه ای غیرتوجیه آمیز خود را مبتنی بر آرمان ها و اصول آیین بودا می داند، اما قدرت آن در پایبندی به معنویت جهانی نهفته است. هیچ کس منکر این واقعیت نیست که بخش اعظم جنبش سارودایا مبتنی بر متون، فلسفه ها و مراسم بودایی است، اما این تنها بخشی از واقعیت است. نظام های اعتقادی دیگری نیز در آرمان ها و راهبردهای الهام بخش این جنبش سهیم هستند، و آن ها نیز امروزه در مناطق روستایی نقش فعالی ایفا می کند.^۱ از آنجا که درگیری در سریلانکا بین گروه های مختلف دینی و قومیتی است، لذا هر سازمانی که در صدد رسمیت بخشیدن به حقوق و خاتمه درگیری است می بایست بپذیرد که تمام طرف های درگیر در ارائه هر گونه راه حل پایداری سهیم باشند. آریارانتی معتقد است که یک وحدت زیربنایی در میان تمام ادیان وجود دارد و در نتیجه، ادیان باید با یکدیگر همکاری نمایند تا مشکلات مربوط به نقاط مشترک خود را حل کنند نه اینکه اجازه دهند اختلافات بین آن ها جدایی افکننده و ایجاد کشمکش نماید. وی علاوه بر وحدت بین اعتقادات دینی، از قوانین معنوی جهان شمول و عادلانه ای سخن می گوید که سبب تعالی ادیان تاریخی می شوند. هدف نهایی توسعه سارودایا و فعالیت صلح جو یانه در سریلانکا ایجاد جامعه ای برابر و عدالت محور است که موانع دینی، قومی، ملی و اجتماعی را پشت سر می گذارد؛ جامعه ای جهانی که از نقش مثبت هر فرد در تحقق این آرمان آگاه باشد.

اسلام و مبارزه برای حقوق اساسی: انقلاب ایران

در بررسی نقش اسلام در جنبش های مردمی که انقلاب ایران را در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به وجود آوردند، می بایست پیشینه تاریخی اندیشه و عمل اسلامی را در جهت تحقق حقوق اساسی امنیت و معیشت در نظر گرفت. همچنین باید به نقش اسلام در جنبش های معاصر برای احقاق حقوق در ایران توجه نمود. تاریخ نوین ایران حاکی از فداکاری شیعیان در راه عدالت اجتماعی و احقاق حقوق اساسی تمام شهروندان می باشد. اندیشمندان معاصر شیعه یعنی هم علمای دینی و هم فلاسفه غیر روحانی، بُعد نظری را به رویت تاریخی افزوده اند.

پرداختن کامل به نقش اسلام در بسیج توده ها برای تغییرات اجتماعی در ایران در این مقاله امکان پذیر نیست. با این حال، برای درک وقایع سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹، باید به بررسی شکل گیری یک پیوند بین علما و بازاریان در طول قرون ۱۹ و ۲۰ پرداخت. نیکی کدی (Nikki

1. See: Macy, 1985: 29.

Keddie) بیان می‌دارد که این پیوند مهم در طول اعتراضات در مورد اعطای امتیاز تنباکو در سال ۱۸۹۱ شکل گرفت. اعتراضات و تحریم‌های گسترده به رهبری علما در سراسر کشور گسترش یافت و در سال ۱۸۹۲ دولت را ناچار به لغو کامل این امتیاز نمود. کدی بیان می‌دارد که: «این جنبش نخستین اعتراض گسترده موفقیت‌آمیز در ایران امروزی بود که علما، تجددگرایان، بازرگانان، و شهروندان عادی را در یک حرکت هماهنگ علیه سیاست دولت به یکدیگر پیوند داد... پیوند اساسی بین بازاریان (خصوصاً تجار)، علما، و اصلاح‌طلبان سکولار و تجددگرا همچنان اهمیت خود را حفظ نمود.» (Keddie, 2006: 62) رویداد مهم دیگری که قابل ذکر است، انقلاب مشروطه سال ۱۹۰۵ می‌باشد. گروه بزرگی از علما و بازاریان با الهام از سایر اقدامات انقلابی هم‌عصر خود، فهرستی از خواسته‌های خود را خطاب به شاه تهیه نمودند، که یکی از آن‌ها حکومت به شکل نمایندگی بود. گواه بسیج توده مردم، اعتراضاتی بود که عملاً اقتصاد تهران را در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ فلج نمود. این اعتصابات و اعتراضات مؤثر واقع شد چرا که شاه تأسیس مجلس را در سال ۱۹۰۶ پذیرفت. گرچه این هیئت نمایندگی کامل نبود، اما به پیش‌نویس قانون اساسی کمک نمود که تا زمان انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ معتبر بود.^۱ این رویداد و رویدادهایی که بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۷۹ رخ داد همچنان سبب تقویت پیوند بین رهبران دینی و جمعیت‌های حاشیه‌ای گردید.

علاوه بر رویدادهای تاریخی، باید اندیشه‌ی زیربنایی دینی - سیاسی عناصر کلیدی در انقلاب اسلامی را نیز بررسی نمود. با تلاش برای درک فلسفه دینی و سیاسی که انقلاب را شکل داد می‌توان دریافت که چگونه افراد حاشیه‌ای جامعه توانستند این انقلاب را وسیله‌ای برای رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی خود بدانند. خصوصاً نوشته‌های آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی و علی شریعتی بینشی را نسبت به جاذبه عمومی اسلام برای تغییر مردمی جامعه فراهم نمود. خمینی دوره‌ای از زندگی خود را به سخنرانی علنی علیه رژیم پهلوی و دفاع از یک جامعه اسلامی گذراند. او بیان داشت که این جامعه اصولاً سلطنت را محکوم می‌کند، «تمام قوانین و اصول ضروری برای سعادت و کمال بشر را» (Keddie, 2006: 193) در قرآن و روایات می‌یابد، و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی اسلام را عمومیت می‌بخشد. خمینی همچنین از علما خواست که خود را اصلاح‌کنند تا سرمشقی برای سایر اقشار جامعه باشند. گرچه خمینی تنها

1. See: Keddie, 2006: 66-68.

عالم دینی نبود که از یک جامعه اسلامی دفاع می‌کرد، اما وی - همان‌گونه که اعتراضات علیه تبعید او نشان می‌دهد - در میان بخش‌های بزرگی از جمعیت محبوبیت یافت. علما تنها سخنگویان دینی در مبارزه سیاسی برای ایجاد تغییر نبودند؛ فلاسفه غیر روحانی شیعه نیز نقش مهمی ایفا نمودند. کدی پیشنهاد می‌کند که جامعه‌شناسی علی شریعتی، او را تبدیل به آرمان‌پرداز انقلاب نمود. خواسته اصلی شریعتی این بود که نظریه‌های دینی و سیاسی خود را در بافت مبارزات رهایی‌بخش جهان سوم قرار دهد. او استدلال خود را مبتنی بر سنت مبارزاتی شیعه علیه بی‌عدالتی و نیز این باور قوی نمود که همگام با گسترش جهانی انقلاب از سوی طبقات استثمار شده، عدالت نیز گسترش خواهد یافت.^۱ اسلام و به خصوص اسلام شیعی دارای پیشینه‌ای تاریخی و نیز مبنایی فلسفی به عنوان عاملی برای بسیج جمعیت‌های حاشیه‌ای می‌باشد.

پس از بررسی رویدادهای تاریخی و تحولات فلسفی که منتهی به رویدادهای انقلابی سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ گردید، اکنون زمان آنست که نگاهی به خود انقلاب داشته باشیم. تعداد فراوانی از گروه‌های به لحاظ اجتماعی و اقتصادی در حاشیه مانده، تحت لوای گسترده‌تر دین گرد هم آمدند تا انقلابی را آغاز کنند که امیدوار بودند آن‌ها را در رسمیت بخشیدن به حقوق بشر اساسی خود یاری رسانند. دانشجویان، زنان، بازرگانان، و کارگران به هم پیوستند تا یک رژیم غیر دینی را سرنگون نموده و بجای آن جامعه اسلامی عدالت‌محور را بنا نهند. گروه‌های دانشجویی مانند به طور خاص به تأثیر تفکر شیعی بر انقلاب اشاره نمودند. آن‌ها بیان داشتند از آنجا که پیام انقلابی اسلام شیعی ریشه‌ای عمیق در جامعه ایران دارد، در بسیج اعتراضات توده‌ها نقش عمده‌ای ایفا خواهد نمود. علاوه بر گروه‌های دانشجویی، زنان نیز با شماری بی‌سابقه به انقلاب پیوستند. حضور دختران دانشجو و زنان بازای چادر به سر در عزاداری‌ها در مقابل نیروهای نظامی شاه مفهومی آشکارا سیاسی به خود گرفت. کارگران فقیر شهری نیز نقش مهمی را در انقلاب ایفا نمودند. حمایت اولیه آنان از خمینی بعدها الهام‌بخش کارگران طبقه متوسط گردید تا به مبارزه علیه شاه بپیوندند. این اقشار مختلف جامعه ایران که خواستار حقوق خود با توسل به دین و سیاست بودند، شاه را مجبور به ترک تاج و تخت خود نموده و در

۱. این مسأله بررسی محدودی از فلسفه سیاسی معاصر شیعه است. جهت تحقیق کامل‌تر در این مورد، فصول نگاشته شده توسط نیکی آر. کدی پیرامون «اندیشه سیاسی ایران معاصر» بسیار مفید می‌باشد.

۱۱ فوریه سال ۱۹۷۹ انقلاب اسلامی ایران را به وجود آوردند.^۱ با توجه به محیط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، به نظر می‌رسد که مبارزه برای احقاق حقوق همچنان ادامه دارد. برخی از چالش‌های پیش روی ایران امروز عبارتند از: جمعیتی که از سال ۱۹۷۹ تاکنون دو برابر شده است در حالی که درآمد نفتی به دو سوم کاهش یافته؛ کاهش شدید ارزش پول رایج؛ تعداد استخدام‌های غیر رسمی به میزان ۲۵٪ یا بیشتر، و بدهی خارجی که اینک بیش از زمان حکومت پهلوی است.^۲ مشکلات اجتماعی به دلیل رکود اقتصادی پدید می‌آید؛ از جمله این مشکلات «فرار مغزها» می‌باشد چرا که دانشجویان ایرانی که برای ادامه تحصیل کشور را ترک می‌کنند، غالباً به کشور باز نمی‌گردند؛ یکی دیگر از مشکلات اجتماعی نیز مصرف مواد مخدر است. رایت (Wright) مسئله موفقیت انقلاب را بررسی نموده و اظهار می‌دارد که گرچه در برخی از عرصه‌ها از قبیل آموزش و بهداشت کودکان پیشرفت‌هایی صورت گرفته، اما کیفیت عمومی زندگی و سطح آن برای بسیاری از ایرانیان کاهش یافته است.^۳ علی‌رغم ناتوانی انقلاب در رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی، ظهور نسل جدیدی از اطلاع‌طلبان روزنه امید را فراهم می‌سازد. قوی‌ترین ایده اصلاح طلبی از درون تشکیلات دینی نشأت می‌گیرد. عناصر محافظه‌کار در رهبری کنونی، وی را خطری برای قدرت و نفوذ خود می‌دانند؛ اما تعداد فزاینده شهروندان دارای ذهنیت اصلاح طلبی، از تاکیدات وی برای انقلابی دیگر استقبال نموده‌اند. رایت در مصاحبه خود با سروش، ارتباطاتی را بین وی و موج جدید انقلاب مطرح می‌سازد. او می‌گوید «اما در آغاز دهه ۱۹۸۰، پیدایش سروش بیانگر مرحله جدید کنش‌گرایی در جهان اسلام بود... کنش‌گرایان جدید عبارت بودند از اندیشمندان، سازمان‌های مدنی، اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی ثبت شده. برنامه کار آنان ایجاد بخش‌هایی از یک نظم اجتماعی نوین بود.» (Wright, 2000: 39) این اصلح طلبان همچنان تلاش می‌کنند تعریف جدیدی از نقش دین در بسیج توده‌ها در مبارزات خود برای احقاق حقوق اساسی ارائه دهند. گفتگوی مستمر و فزاینده بین تمدن‌ها و ادیان، یکی از ویژگی‌های کلیدی این حرکت اصلاح طلبی جدید است. جنبش سارودایا و استمرار انقلاب اسلامی بیانگر دو شیوه مجزا از نیروی بسیج‌کنندگی دین برای جمعیت‌های حاشیه‌ای است که خواستار رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی خود

1. See: Keddie, 2006: 214-239.

2. See: Wright, 2000: 277-79.

3. See: Wright, 2000: 287.

هستند. این دو مثال، اطلاعات ارزشمندی را نیز برای بررسی نقش دین به عنوان یک نیروی بسیج کننده در مقیاسی وسیع تر ارائه می دهند. خصوصاً سارودایا و موج جدید اصلاح طلبان اسلامی در ایران بیانگر اهمیت گفتگو بین ادیان مختلف به عنوان ابزاری برای تضمین حقوق اساسی بشر می باشند. یکی از مبانی سارودایا، پابندی به معنویتی جهان است که سبب مشارکت مردم - صرف نظر از وابستگی های دینی خود - در سطحی معنوی می شود. موج جدید اصلاح طلبان اسلامی در ایران و نیز در سراسر جهان اسلام، بر اهمیت گفتگو بین سنت های مختلف دینی تأکید می نماید. سرش در مصاحبه ای با رابین رایت، این تمایل را نشان داده و می گوید «برخی می گویند که تنها راه راست، راه اسلام است و بقیه گمراه بوده یا در مسیری نادرست قرار دارند. اما من می گویم که راه های درست فراوانی وجود دارد. من تلاش می کنم که دیدگاهی تکثرگرا از دین را توجه کنم: یعنی فرقه های داخلی سنی، شیعه و سایر فرق، و نیز ادیان بزرگی مانند مسیحیت، یهودیت و سایر ادیان.» (Wright, 2000: 76) عناصر محافظه کار در بسیاری از ادیان، تکثرگرایی را تهدیدی برای ادعای انحصاری خود در مورد واقعیت و رستگاری می دانند. اما بیش از پیش آشکار می شود که به موازات تلاش ادیان برای بسیج مردم سراسر دنیا در مبارزه برای حقوق اساسی خود، گفتگویی جامع تر بین ادیان ضرورت دارد. همچنین گفتگویی مستمر و فزاینده بین ادیان ضرورت دارد تا اقدامات صورت گرفته در بین ادیان هماهنگ گردد. لیزا شرش بیان می دارد که یکی از چالش های پیش روی صلح جویان عبارتست از هماهنگ نمودن تلاش های خود در یک موقعیت تضاد و کشمکش. این نیز چالشی برای جنبش های دینی در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی بشر است. او بیان می دارد که عدم هماهنگی بین عوامل مختلف ممکن است به اقداماتی منجر شود که سایر اقدامات صورت گرفته در جهت همان هدف را نفی نموده و یا صرفاً سبب ناتوانی آن ها در دستیابی به تأثیر بیشینه گردد.^۱ علی رغم چالش های مربوط به هماهنگی، اگر قرار است تلاش های دینی برای مسائل مربوط به حقوق بشر و صلح جهانی پیشرفتی داشته باشد، این هماهنگی لازم است. شرش همچنان امیدوار است که این چالش ها سبب نقص در جنبش های حقوقی نشود بلکه آنها را قوی تر و مؤثرتر نماید. دین توان بالقوه زیادی به عنوان یک نیروی بسیج کننده در ورای جمعیت های حاشیه ای و مبارزه برای حقوق اساسی بشر دارد. چالش موجود مربوط به پذیرش و تقویت یک گفتگوی جامع تر و تکثرگرایانه بین سنت های دینی مختلف است. اما

1. See: Schirch, 2004: 83.

این چالش یک چالش غیر ممکن نیست. همانگونه که جوآنا میسی یادآور می شود:

... از آنجا که دین نهایتاً ریشه در بینشی متعالی از کمال انسان دارد، در ساختارهای فکری و اجتماعی معمول نفوذ می کند تا الهام بخش اصلاح و تغییر در آنها باشد. همانگونه که در هر سنتی - از فعالیت گاندی در آیین هندو تا کارگران روحانی کلیسای کاتولیک روم - دیده می شود، دین می تواند نیروی محرکی را برای فعالیت های اصلاح طلبی و حتی انقلابی فراهم سازد، چرا که از اصول خود بهره می گیرد تا امکانات روح بشری را با هم مرتبط سازد. (Macy, 1985: 19)

گرچه مطالعات موردی فوق بیانگر نقش دین در بسیج جمعیت های حاشیه ای برای مبارزه در جهت رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی خود می باشد، اما پرسش ها و عرصه هایی برای مطالعه بیشتر همچنان باقی است. ابتدائاً قرار بود این مقاله شامل تحقیقی در مورد آمریکای لاتین پیرامون نقش بسیج کنندگی الهیات رهایی بخش باشد. گرچه این امر امکان پذیر نگردید اما این عرصه ای است که مستلزم تحقیق - هم به خاطر موقعیت جغرافیایی آن و هم سنت مسیحی که این منطقه تجسمی از آن است - می باشد. به کار بردن نظریه های مربوط به انقلاب، تغییر اجتماعی، گفتمان و اقدامات غیرخشونت آمیز جمعیت های حاشیه ای در تلاش برای رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی بشر در قالب یک جنبش دینی، کاری بسیار یأس آور است. وقوع عملی رویداد ها به ندرت منطبق با نظریه ها صورت می گیرد، و لذا چالش موجود عبارت است از ایجاد نظریه ای در مورد تغییر اجتماعی که امکان انحراف از مسیر را می دهد. این مسیری طولانی و یأس آور است. با این حال باید این مسیر را ادامه داد. امکان بالقوه فعالیت ادیان در هماهنگی با یکدیگر برای ایجاد صلح و رسمیت بخشیدن به حقوق اساسی، باور نکردنی است. این گفتمان در راستای خطوط ملّی، قومیتی و دینی رخ می دهد و باید آن را تقویت نمود. نمونه های واقعی عملکرد دین به عنوان نیروی بسیج کننده برای جمعیت های حاشیه ای در مبارزه برای حقوق اساسی بشر، برای شکستن محدودیتی که خشونت بر این گفتگو اعمال می کند لازم می باشد. سارودایا و عناصر انقلاب اسلامی و جنبش های اصلاح طلبی، تجسمی از نیروی قدرتمندتر مطرح شده توسط آکرمن و دووال می باشند. نمونه های دیگری نیز وجود دارند که باید مورد تحلیل و بحث قرار بگیرند. لذا گرچه این مقاله بر یأس آوری ذاتی در مطالعه نقش دین به عنوان نیروی بسیج کننده برای تغییر اجتماعی اذعان می نماید، اما ضرورت نقش دین را نیز می پذیرد. با این وصف، در واقع پرسش های بیشتری بدون

پاسخ باقی می ماند. ابهامات بسیاری باقی می ماند، مانند سطح تکثرگرایی مورد نیاز برای گفتمان حقوق بشر در میان ادیان مختلف؛ چالش های منطقه ای و ملی برای ایجاد این گفتمان در عرصه های مربوط به گوناگونی شدید یا همگونی نسبی؛ و اینکه یک گفتگوی جهانی چگونه خواهد بود. در این مرحله سئوالات بسیاری بدون پاسخ باقی می ماند و چالشی که پیش روی همگان قرار دارد تصمیم گیری در این مورد است که چگونه می توان به بهترین نحو در تنش های ذاتی موجود در تصویری دیگر از آینده زندگی کرد. تاریخ نشان می دهد که سازماندهی توده های مردم در آغاز تغییر اجتماعی و ایجاد بستره ای برای رسمیت بخشیدن به حقوق بشر مؤثر بوده است. با این حال کارهای زیادی برای انجام دادن باقی می ماند و این همان جایی است که خشونت پرهیزی استدلالی ایده ضروری دیگری را ارائه می نماید. باشد که این ایده قدرتمند گردیده و فریاد آن هر روز رساتر شود.

کتابنامه

الف) کتب و مقالات

- Ackerman, Peter and Jack DuVall (2000). *A Force More Powerful: A Century of Nonviolent Conflict*. New York, NY: Palgrave.
- Ariyaratne, Vinya (2005). "Building a Culture of Nonviolence and Peace: The Sarvodaya Experience in Sri Lanka", *Cultivating Wisdom, Harvesting Peace: Educating for a Culture of Peace through Values, Virtues, and Spirituality of Diverse Cultures, Faiths, and Civilizations*, Griffith: Griffith University.
- Bayat, Asef (1999). "Revolution without Movement, Movement without Revolution: Comparing Islamic Activism in Iran and Egypt", *Comparative Studies in Sociology and History*, 40, No. , pp. 136-69.
- Bayat, Asef (2000). "Activism and Social Development in the Middle East", *International Journal of Middle East Studies*, No. 34, pp.1-28.
- Bond, George D (2004). *Buddhism at Work: Community Development, Social Empowerment and the Sarvodaya Movement*, Bloomfield, CT: Kumarian Press.
- Boulding, Elise and Randall Forsberg (1998). *Abolishing War*, Boston: Boston Research Center for the 21st Century.
- De Bellaigue, Christopher (2004). *In the Rose Garden of the Martyrs: A*

Memoir of Iran, New York: Harper Collins Publishers.

- Donnelly, Jack (2003). *Basic Rights in Theory and Practice*, 2nd ed, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Eide, Asborn (1987). "International Conflicts under International Law: Focus on Ethnic Conflict, Minority Rights and Human Rights", *Bulletin of Peace Proposals*, Vol.18, No. 4, pp.515-25.
- Gilligan, James (2001). *Preventing Violence*, New York, NY: Thames and Hudson.
- Goldstone, Jack A. (2001). "Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theory", *Annual Review of Political Science*, No. 4, pp. 139-87.
- Human Rights Watch (2006). *Country Summary: Iran*, New York: Human Rights Watch.
- Human Rights Watch (2006). *Country Summary: Sri Lanka*, New York: Human Rights Watch.
- Johnson, Noor (2006). "The Challenge of Pluralism: Sarvodaya's Inclusive Approach to Development and Peace Building in Sri Lanka", *Journal of Peace Building and Development*, Vol. 2, No. 3, pp. 93-107.
- Keddie, Niki R. (2006). *Modern Iran: Root and Results of Revolution*, New Haven: Yale University Press.
- King, Sallie B (2005). *Being Benevolence: The Social Ethics of Engaged Buddhism*, Honolulu: University of Hawaii Press.
- Macy, Joanna (1985). *Dharma and Development: Religion as Resource in the Sarvodaya Self-Help Movement, Revised Edition*, West Hartford, CT: Kumarian Press.
- Schirch, Lisa (2004). *The Little Book of Strategic Peace Building*, Intercourse, PA: Good Books.
- Sen, Amartya (1999). *Development as Freedom*, NY: Anchor Books.
- Shue, Henry (1996). *Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy*, NJ: Princeton University Press.
- Sommaragua, Cornelio (2000). "The Global Challenge of Human Security", *Foresight: The Journal of Future Studies, Strategic Thinking and Policy*, Vol. 6, No. 4, pp. 208-11.
- Turpin, Jennifer and Lester R. Kurtz (1997). *The Web of Violence: From Interpersonal to Global*, Urbana, IL: University of Illinois Press.
- Wright, Robin (2000). *The Last Great Revolution: Turmoil and Transformation in Iran*, New York: Alfred A. Knopf.

(ب) وبسایت‌ها

- Human Security Centre (2005). “War and Peace in the 20th Century.”
Human Security Report.
http://www.humansecurityreport.info/HSR2005_HTML/Overview/index.htm (accessed 15 October 2006).